

۱۲ مهر ۱۳۹۵ - شماره: ۶۴

مقاله‌ها

پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

عاشورایان

نویسنده مقاله:

محمد حسین جم

توجه: دیدگاه‌های منتشر شده در پایگاه، دیدگاه‌های ارسال شده توسط کاربرانند و لزوماً دیدگاه‌های این دفتر محسوب نمی‌شوند.

بسم الله الرحمن الرحيم

کَلِمَةُ شَهِيدٍ

هر روز عاشورا است. حسین زمانهات را بشناس ...

www.alkhorasani.com

عاشوراییان

محمد حسین جم

بار دیگر محرم الحرام، این ماه ایثار و آزادگی و شهادت از راه رسید؛ ماهی که در آن حاکمان جائر و طواغیت فاسد و منحرف، ظلمی عظیم کردند و فسادی کبیر برانگیختند؛ ماهی که در آن منافقان و فتنه‌انگیزان با جنایتی هولناک در حق اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، جهان اسلام را به سوگ نشاندند و در سراشیبی سقوط و انحطاطی تاریخی قرار دادند؛ ماهی که در آن حسین بن علی علیه السلام، این فرزند اسلام و دردانه‌ی نبوت و میوه‌ی رسالت، مظلومانه به شهادت رسید و به همراه او، بسیاری از ارزش‌های اخلاقی و انسانی شهید شد؛ ماهی که در آن صالحان و آزادگان و رادمردان یکی پس از دیگری در خون خویش غلتیدند و شروران و فرومایگان بر اجساد مطهرشان

اسب دواندند و پایکوبی کردند؛ ماهی که در آن اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و گروهی از خاندان و وابستگان به بیت رفیع رسالت را به اسارت بردند و در حق آنان جفاهای بسیار کردند.

آری، باری دیگر محرم الحرام از راه رسید، اما به نظر می‌رسد هر چه محرم‌های بیشتری را پشت سر می‌گذاریم، مسلمانان بیشتر از حقیقت فاجعه‌ی کربلا و پیام محوری و روح حاکم بر آن فاصله می‌گیرند؛ چنانکه رفته رفته زاویه‌ی دید و نوع نگرش غالب آنان در ارتباط با آنچه در عاشورای سال ۶۱ هجری رخ داده است، دچار کثری و انحراف بیشتری می‌شود. گویی آنان فراموش کرده‌اند که در این ماه حرام دقیقاً چه اتفاقی افتاده و اساساً از یاد برده‌اند که چرا چنین فاجعه‌ی عظیمی با این ابعاد وسیع و هولناک به وقوع پیوسته است! دیگر بسیاری از آنان به کربلا تنها به عنوان یک رویداد تاریخی می‌نگرند که یادآوری آن فایده‌ی چندانی ندارد و صرفاً نبش قبر تاریخ است و بسیاری دیگر آن را به عنوان یک مناسبت دینی تکراری یا مراسم معمول مذهبی که هر ساله باید از باب عادت اجرا شود، در نظر می‌گیرند و جز اندکی به زمینه‌ها، علّت‌ها، انگیزه‌ها و از همه مهم‌تر مبانی فکری و مشی انقلابی حسین بن علی علیه السلام توجه ندارند.

این به معنای آن است که امروز دو جریان فکری در جهان اسلام به چشم می‌خورد: جریانی که بیشتر در میان اهل سنت و با گرایش‌های سلفی و وهابی وجود دارد و واقعه‌ی کربلا را صرفاً یک واقعه‌ی تلخ و تأسّف‌بار می‌بیند که در اثر اقدام غیر قابل درک و غیر قابل توجیه امام حسین برای قیام بر ضدّ حکومت اموی اتفاق افتاد؛ اقدامی که حتّی از سوی برخی از صحابه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مانند عبد الله بن عمر مورد نهی قرار گرفت (!) و جریانی دیگر که بیشتر در میان اهل تشیع وجود دارد و واقعه‌ی عاشورا را صرفاً واقعه‌ای جانگداز و مصیبت‌بار می‌بیند که باید با شور و هیجان و حرارت هر چه بیشتر خصوصاً در ۱۰ روز ابتدای محرم و نیز در روز اربعین حسینی، برای آن سوگواری نمود و از بدعت‌ها و خرافات و منکرات گوناگون در پیوند با آن باکی به خود راه نداد.

روشن است که این هر دو جریان، جریانی انحرافی و نادرست محسوب می‌شوند؛ به این ترتیب که از یک سو نگرش گروهی از اهل سنت درباره‌ی نهضت حسینی و اقدام صحیح، ضروری و انقلابی حسین بن علی علیه السلام، همراه با بی‌انصافی و بی‌معرفتی است؛ زیرا آنان به جای انتقاد از برخی صحابه‌ی کرام که آن حضرت را یاری نکردند و با او که خود از افاضل صحابه و نیز از ائمه‌ی اهل بیت بود، همراه نشدند، موضعی دوگانه، متناقض و «کج دار و مریز» اختیار می‌کنند و چه بسا سلاله‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سیّد جوانان اهل بهشت را به حرکتی حساب‌نشده و عجولانه متهم می‌نمایند؛ غافل از آنکه عدم یاری آن حضرت و خودداری از همراهی با او تنها می‌تواند به معنای تقصیر یا قصور این عده از صحابه‌ی کرام شمرده شود که سفارش‌های فراوان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی عترت و اهل بیتش را از یاد بردند و مراعات

نکردند؛ خصوصاً کسانی از آنان که بدون اعتنا به مبنای خلافت در اسلام و بر خلاف نظر حسین بن علی علیه السلام و سایر صحابه‌ی کرام، آشکارا یزید را «امام مسلمین» می‌دانستند و اتفاقاً در اعتراض به کسانی مانند عبد الله بن مطیع که بعدها به حرکت عبدالله بن زبیر پیوست و علیه یزید شورش نمود، می‌گفتند: «از رسول خدا شنیدم که فرمود: <هرکس از طاعت (حاکم) دست بردارد، روز قیامت خداوند را ملاقات خواهد کرد، در حالی که حجتی ندارد و هر کس بمیرد در حالی که بیعتی بر عهده‌ی او نباشد، به مرگ جاهلیت مرده است>»^۱ در حالی که همین عده از بیعت با علی بن ابی طالب در زمان خلافتش خودداری نمودند و دست از طاعت آن خلیفه‌ی راشد برداشتند و بعدها با کمال تأسف به شکل خفت‌بار و ذلیلانه‌ای با حجاج بن یوسف ثقفی که سفاکی خونریز و جبّاری بی‌رحم بود بیعت نمودند، تا با این شیوه عدم صداقت و نادرستی دیدگاه‌های خود را برای آیندگان آشکار سازند!^۲ از سوی دیگر نگرش غالب اهل تشیع که همواره ادّعی‌ی ارادت و معرفت بیشتری به اهل بیت داشته‌اند، آکنده از سطحی‌نگری، خرافه‌گرایی، گرایش‌های غلوآمیز و رویکردهای احساسی و عوامانه است و در نتیجه یادواره‌ی کربلا و سالروز شهادت حسین بن علی و یارانش در میان آنان، با آغاز ماه محرم شروع و با پایان دهه‌ی ابتدایی آن به اتمام می‌رسد و بدتر آنکه در همین یک دهه، سطحی‌ترین و قشری‌ترین برداشت و عامیانه‌ترین روایت از قیام امام حسین و نهضت کربلا ارائه می‌شود.

بنابراین، آشکار است که غفلت از گفتمان اصیل کربلا و پیام‌های اصلاحی و سازنده‌ی آن اختصاص به یک گروه از مسلمانان ندارد، بل انصاف آن است که شیعه و سنی هر دو از درس‌های عاشورا غافل شده‌اند و به قرائت مذاهب خود از آن بسنده کرده‌اند و جز تبلیغ و ترویج همان، به چیز دیگری نمی‌اندیشند. این به مثابه‌ی یک زنگ خطر جدی و حاکی از فراموشی عمیق و نگران‌کننده‌ی پیام

۱. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۲۲. همچنانکه عبد الله بن عمر فرزندان خود را فراخواند و صریحاً از آنان خواست که یزید را تحت هیچ عنوان خلع نکنند و تهدیدشان نمود که اگر کسی این کار را بکند میان او و آنان شمشیر خواهد بود؛ چراکه این کار را مصداق نیرنگ و پیمان‌شکنی می‌دانست! برای این موضوع نگاه کنید به: مسند ابن حنبل، ج ۲، ص ۴۱۲، ح ۵۷۱۳ و ص ۳۰۴، ح ۵۰۸۸؛ الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۱۸۳.

۲. در تاریخ نقل شده است که عبد الله بن عمر از خوف آنکه یک شب را بدون بیعت با امام مسلمین سر بر بالین بگذارد یا شاید هم از خوف جاننش، شبانه خود را به خانه‌ی حجاج رساند تا از طریق او با عبد الملک بن مروان بیعت کند. حجاج هم که در آن ساعت استراحت می‌کرد با حالتی تحقیرآمیز پای خود را برای بیعت پیش آورد و به عبد الله گفت که با پایش بیعت کند! برای این موضوع نگاه کنید به: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۴۲؛ قاموس الرجال، للشیخ محمدتقی شوشتری، مؤسسة النشر الاسلامی، ج ۶، ص ۵۴۱؛ الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۱۴۹؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۴۷۲، الرقم ۲۴۶۴؛ در کتاب الفصول المختارة، ص ۲۴۵ در ادامه حدیث، چنین آمده است: حجاج به وی گفت: دیروز از بیعت با علی سر باز زدی با اینکه خود این حدیث را [درباره‌ی ضرورت و فوریت بیعت با امام مسلمین] روایت کرده‌ای و اینک نزد من آمده‌ای تا با عبد الملک برایت بیعت بگیرم؟! دستانم مشغول است. این پای من است، با آن بیعت نما!

اصلی کربلا و نیز تداوم مظلومیت و غربت حسین بن علی علیه السلام در امتداد تاریخ است.

همین نسیان عمیق و بیگانگی عجیب مسلمانان با آرمان‌ها و آموزه‌های نهضت حسین بن علی است که در این دوران پر فتنه بلای جان‌شان شده و فجایعی تازه را به بار آورده است؛ چراکه امروز نیز همانند دیروز، یزیدیان منافق به عنوان حاکمان مسلمان بر جهان اسلام سیطره یافته‌اند و «عبید الله بن زیادها» و «شمرها» و «عمر سعدها» و «خولی‌ها» و «حرمله‌ها» و ... به عنوان کارگزاران و والیان و سربازان آنان شجره‌ی خبیثه‌ی طاغوت را آبیاری می‌کنند. امروز ورثه‌ی شوم آل امیه و فرزندان نحس آل عباس کماکان بر سرزمین‌های اسلامی چنبره زده‌اند و با اقتدا به سیره‌ی اسلاف ناصالح خویش حکمرانی می‌کنند. هیچ تردیدی نیست که این هیمنه و استیلای نفرت‌انگیز جز در سایه‌ی فرومایگی و ذلت مسلمانان ایجاد نشده است؛ چراکه مسلمانان به جای همراهی با ائمه‌ی هدایت و حمایت از خلفای منصوب الهی، با الگوبرداری نامیمون از رفتار کوفیان و شامیان به اعانت ظلمه و تعاون بر اثم و عدوان روی آورده‌اند و دقیقاً همان الگو و رویکردی را در پیش گرفته‌اند که در حدود ۱۳۷۰ سال قبل، فاجعه‌ی کربلا را به وجود آورد و اسلام را به مسلخ برد؛ چنانکه اگر در آن زمان، لشکر شامیان و سیاهی‌لشکر کوفیان، به جای حسین یزید را یاری کردند، امروز مسلمانان به جای حمایت از آخرین خلیفه‌ی راشد و «مهدی» رسول خدا، از حاکمان نامشروع خویش پشتیبانی می‌کنند و ندای حمایت و پشتیبانی از طواغیت را سر می‌دهند! این رفتار مسلمانان دقیقاً تکرار هولناک و استمرار همان خیانت تاریخی در حق حسین بن علی است و به وضوح نشان می‌دهد که مسلمانان از آن روز تا کنون تغییر چندانی نکرده‌اند و هنوز از عاشورا عبرت نگرفته‌اند. مسلمانان، امروز در حالی کوفیان را لعنت می‌کنند و شامیان را دشنام می‌دهند که خود به راه آنان رهسپارند و پا بر جای پای آنان می‌گذارند! چنانکه جبهه‌ی شام و جریان اموی که در بخش عظیمی از تاریخ اسلام، همواره حکومت را در اختیار داشته است، امروز نیز با نام‌ها و نقاب‌های مختلف حکومت را در عربستان، اردن، امارات، قطر، کویت، بحرین و برخی دیگر از کشورهای هم‌پیمان در قبضه‌ی قدرت خویش گرفته است و دقیقاً همان خطّ مشی یزیدی را دنبال می‌کند. جبهه‌ی کوفه نیز که همیشه مدّعی محبّت و ارادت به اهل بیت طاهرین و البته محروم از حکومت بوده، مدّتی است که در کشورهایی مانند ایران و تا حدّی عراق به حکومت دست یافته و شیرینی قدرت را چشیده است و با سوء استفاده از امکانات تبلیغاتی و رسانه‌ای خویش به ایجاد انحرافات گسترده در گفتمان اهل بیت علیهم السلام و خلق بدعت‌های آشکار در آن اقدام نموده است؛ اقدامی که بی‌تردید نه خدمتی به آل رسول، بلکه خیانت و جفایی عظیم در حقّ آن امامان هدایت است. این «أشباه الرجال و لا رجال» «عقاب همان کوفیانی هستند که دست در دست ظالمان و پا در رکاب طواغیت، برای حسین و مصائبش اشک می‌ریختند (!)؛ همان فرومایگان منفعل و بی‌وفایی که با شمشیرهایی برهنه و از نیام برکشیده قصد جان حسین کردند، اما در عین حال زبان‌هایشان در لاف گزاف و ابراز ارادت

به حسین از همه درازتر و چشمانشان از فرط شیدایی نسبت به او خونین و اشکبار بود! خاصیت جبهه‌ی کوفه، هم در آن زمان و هم امروز این بوده است که خود را در جبهه‌ی اهل بیت و حامی آنان می‌شمارند، اما در عمل با کوتاهی‌ها، ساده‌لوحی‌ها، خودسری‌ها و جاه‌طلبی‌های خود، خون به دل اهل بیت می‌کنند و خنجر مسمومی را در پشت آنان فرو می‌نمایند که هیچ دشمنی را یارای فرو کردن آن نیست! لذا به قول فرزددق، دل‌های کوفی‌مسلمان با اهل بیت اما شمشیرهایشان علیه آنان است!^۱

بنابراین، از اینجا دانسته می‌شود ویژگی بارز و قدر مشترک دو جبهه‌ی شام و کوفه که آنان را در کربلا به هم پیوند داد، اقدام علیه اهل بیت رسول خدا و تنها گذاشتن حسین بن علی به عنوان خلیفه‌ی خداوند در زمین بود. امروز نیز سردمداران و گردانندگان اصلی این دو جبهه، هنوز ائتلاف نانوشته‌ی خویش را حفظ کرده‌اند و از آنجا که هر دو اقتدارگرا و خواهان حفظ قدرت خویش هستند، نه تنها تمایلی برای طلب، حمایت و اعانت خلیفه‌ی خداوند در زمین، حضرت مهدی علیه السلام ندارند، بلکه دیگر ثابت نموده‌اند که اگر او امروز بیاید و تلاش کند تا حکومت را از ناهلان بستاند و به مسیر صحیح و مرضی خداوند بازگرداند، با او همان کاری را می‌کنند که با حسین کردند. لذا می‌توان گفت وجه مشترک این دو جریان در حال حاضر، دشمنی با نماینده‌ی فعلی اهل بیت رسول خدا و تلاش برای بازداشتن او از رسیدن به قدرت است و در این میان اغلب مردم خواسته یا ناخواسته حامی یکی از این دو جریان هستند؛ شامی یا کوفی!

در این میان، با توجه به استقصا و تحقیق جامع صاحب این قلم، تنها حرکتی که در جهان اسلام به طور جدی و واقعی از اهل بیت رسول خدا حمایت می‌کند و به شکل مؤثر و مبنایی به سوی خلیفه‌ی خداوند در زمین امام مهدی علیه السلام دعوت می‌نماید، یک جریان اسلامی اصیل و متمایز تحت عنوان «نهضت بازگشت به اسلام» است که در حال فعالیت مستمر و دعوت فراگیر در جهان اسلام می‌باشد. نویسنده‌ی این سطور مدت یک سال و اندی است که توفیق آشنایی با این حرکت مبارک را پیدا کرده و با عنایت به بررسی‌های ماهوی و تطبیقی فراوانی که در این حوزه انجام داده، به این نتیجه رسیده است که این حرکت اسلامی در حال روشنگری و تنویر افکار عمومی حول موضوع امام مهدی علیه السلام و نیز تعریف و تشکیل جبهه‌ی سوّمی برای مقابله با جبهه‌ی شام و جبهه‌ی کوفه است تا از این رهگذر مقدمات ظهور امام مهدی علیه السلام را فراهم آورد؛ جبهه‌ای که می‌توان آن را «جبهه‌ی وفاداران به حسین بن علی» نام نهاد.

رهبری و هدایت این جریان مبارک اسلامی با عالم فرزانه و معلّم گرانباه جناب آقای منصور

۱ . قلوبهم معک و سیوفهم علیک

هاشمی خراسانی (دامت برکاته) است. ایشان همواره و به انحاء مختلف تأکید نموده است که مسلمانان موظف به حمایت از مهدی و زمینه‌سازی برای ظهور او از طریق گردهمایی و تشکیل یک ائتلاف و حزب مردمی عظیم برای طلب، حمایت و حفاظت از آن حضرت هستند. ایشان معتقد است که مسلمانان به جای یاری این و آن و پشتیبانی از حاکمان کنونی اگر از خلیفه‌ی خداوند حمایت کرده بودند، او امروز در مسند حکومت و در جایگاه خویش بود، اما آنان با این بهانه که مهدی در دسترس آنان نیست و با این توهّم که نمی‌توان از او حمایت نمود، او را رها کردند و به حاکمانی دیگر روی آوردند و تصوّر نمودند که آن حاکمان، مردم را از مهدی بی‌نیاز توانند کرد! این عالم صدیق و وفادار، در کتاب وزین «بازگشت به اسلام» که به حق یادآوری کننده‌ی اسلام ناب محمدی است، ضرورت زمینه‌سازی برای ظهور مهدی را این گونه تبیین می‌فرماید:

«اقامه‌ی اسلام به صورت کامل و خالص، در گرو ظهور مهدی است و ظهور مهدی، در گرو عدم وجود مانع برای آن است و مانع برای آن چیزی است که مردم آن را ایجاد کرده‌اند و تبعاً به رفع آن قادرند و با این وصف، بحثی در وجوب رفع آن بر آنان نیست و مراد از مانع ظهور مهدی، هر چیزی است که با استیلاء او بر زمین منافات دارد، مانند فقدان نفر، مال و سلاح کافی و جامع آن، عدم حمایت کافی مردم از اوست که منبع تأمین نفر، مال و سلاح شمرده می‌شوند؛ با توجه به اینکه نفر، مال و سلاح کافی برای تأسیس حکومت او، بلکه تأمین امنیت او لازم است؛ چراکه به گواهی حسّ و تجربه، استیلاء کسی بر زمین بدون حمایت کافی مردم از او با تأمین نفر، مال و سلاح کافی برایش، امکان ندارد و روشن است که مهدی از این قاعده‌ی محسوس و مجرب، مستثنا نیست. بنابراین، ظهور مهدی، در گرو حمایت کافی مردم از اوست و هر زمانی که این حمایت کافی مردم از او محقق شود، همان زمان ظهور اوست و روشن است که حمایت کافی مردم از او، کاری در حوزه‌ی اختیار آنان است و برای آنان متعارف و میسر شمرده می‌شود و فوق العاده و متعذّر نیست؛ همچنانکه بارها نظیر آن را برای غیر مهدی انجام داده‌اند و به وسیله‌ی آن، حکومت‌های دیگران را روی کار آورده‌اند.»^۱

همچنین در راستای تبیین دقیق‌تر چگونگی زمینه‌سازی برای ظهور مهدی و تشریح اقدامات عملی برای آن می‌فرماید:

«اما مراد از حمایت کافی مردم از مهدی نیز، طلب، اعانت و اطاعت کافی آنان از اوست؛ به این معنا که عده‌ای کافی از مردم، طالب مهدی باشند و طالب غیر او نباشند؛

با توجه به اینکه عادتاً کسی بدون برخورداری از مطلوبیت کافی در میان مردم به حکومت دست نمی‌یابد و اگر به آن دست یابد در آن باقی نمی‌ماند و طلب دو حاکم با هم ممکن نیست؛ چراکه جهان در واقع اقلیمی واحد است و تبعاً به حاکمی واحد احتیاج دارد و دو حاکم در یک اقلیم نمی‌گنجند و با این وصف، طلب هر یک، مانع از طلب دیگری خواهد بود. همچنانکه پس از طلب کافی مهدی، اعانت کافی او بر مردم واجب است؛ به این معنا که عده‌ای کافی از آنان، مقدمات لازم برای دسترسی به او و حاکمیت او را فراهم سازند و مقدمات لازم برای دسترسی به او، وجود عده‌ای کافی از محافظان امین است که قادر به حفاظت از سلامتی و آزادی او در حین دسترسی مردم به او باشند؛ چراکه هرگاه او به سبب برخورداری از چنین کسانی، بر سلامتی و آزادی خود ایمن باشد، عذری در عدم تمکین مردم از دسترسی به خود ندارد، هر چند قادر به تشکیل حکومت نباشد و مقدمات لازم برای تشکیل حکومت او، وجود نفر، مال و سلاح کافی برای اوست که از ناحیه‌ی مردم قابل تأمین است؛ با توجه به اینکه حکومتی بدون نفر، مال و سلاح کافی، تشکیل نمی‌شود و اگر تشکیل شود، باقی نمی‌ماند و حکومت مهدی از این قاعده مستثنا نیست. همچنانکه حفاظت از سلامتی و آزادی حاکمان دیگر و تأمین نفر، مال و سلاح برای آنان، مانع از ظهور مهدی است؛ چراکه موجب تقویت رقیبان او می‌شود و حفاظت از سلامتی و آزادی او و تأمین نفر، مال و سلاح برای او را سخت‌تر و بی‌فایده می‌کند. همچنانکه پس از اعانت کافی مردم به او، اطاعت کافی آنان از او و ترک اطاعت‌شان از غیر او، لازم است؛ چراکه حکومت او، چه پیش از تشکیل و چه پس از آن، بدون اطاعت از او امکان نمی‌یابد و به غرض خود نمی‌رسد و اطاعت از غیر او، به معنای عدم اطاعت از اوست؛ چراکه اطاعت از دو حاکم، به تضاد می‌انجامد و ممکن نیست و تبعاً اطاعت از یکی، به معنای عدم اطاعت از دیگری است.^۱

انصاف آن است که این روشنگری‌های علمی و کاربردی در مورد زمینه‌های سیاسی-اجتماعی، لوازم ضروری و مقتضیات طبیعی ظهور مهدی موعود علیه السلام تاکنون بی‌سابقه بوده است و ما کسی را نمی‌شناسیم که این مسأله‌ی خطیر را با این جامعیت و با چنین بیان آشکاری توضیح داده باشد و حق تذکر و تعلیم زمینه‌سازی برای ظهور را با این عمق و وسعت به جا آورده باشد.

همچنین لازم به ذکر است که این مواضع حضرت آقای هاشمی خراسانی (ادام الله توفیقاته)، دقیقاً خط مشی کربلا و همان چیزی است که مسلم بن عقیل به خاطرش به شهادت رسید و امام

۱. همان، ص ۲۳۹ و ۲۴۰

حسین علیه السلام در عاشورا به دنبال تحققش بود، اما دوستان نادان کوفی و دشمنان دانای شامی نگذاشتند. امام حسین علیه السلام به دنبال برقراری حاکمیت خلیفه‌ی خداوند در زمین بود تا از این طریق حکومت در مسیر و موضع خویش قرار بگیرد و از لوث وجود طواغیت ظالم و فاسد پاک شود. به نظر آن حضرت، تنها و تنها از این طریق بود که جهان اسلام سامان می‌گرفت و از جور و فساد و انحراف‌های می‌یافت؛ همچنانکه امروز نیز به نظر فرزند او جناب آقای هاشمی خراسانی، تنها راهکار معقول و مشروع برای تحقق عدالت و سعادت در جوامع اسلامی، برقراری حاکمیت خلیفه‌ی خداوند در زمین حضرت مهدی علیه السلام است. لذا بهترین ملاک برای سنجش میزان حقانیت و صداقت جریان‌ها و حرکت‌های اسلامی در زمان حاضر، دعوت آنان به سوی مهدی و زمینه‌سازی‌شان برای ظهور آن حضرت است. این در حالی است که امروز عموم جریان‌های اسلامی یا متعلق به جبهه‌ی شام و یا وابسته به جبهه‌ی کوفه هستند و برای تقویت و تثبیت حاکمان خود گریبان می‌درند. هر چند جریان‌های دیگری هم در این سو آن سو هستند که ظاهراً به هیچ یک از دو جبهه گرایش ندارند و به شیوه‌ی خوارج عمل می‌کنند؛ مانند جریان‌های تکفیری و جهادی که خود ادّعای خلافت دارند یا فرقه‌های انحرافی وابسته به مدّعیان دروغینی که خود را امامانی معصوم و موعود می‌شمارند.

آری، تردیدی نیست که در دوران کنونی تنها کسانی را می‌توان پیروان راستین حسین بن علی و رهروان نهضت کربلا دانست که طابق النعل بالنعل در همان مسیر صحیح و اصیل حرکت می‌کنند و بدون هیچ ادّعای گزافی، تنها برای برقراری حاکمیت خلیفه‌ی خداوند در زمین تلاش می‌نمایند و هیچ وابستگی و علقه‌ای به طواغیت و حاکمان دیگر ندارند. انصاف آن است که رهپویان «بازگشت به اسلام» و زمینه‌سازان ظهور امام مهدی علیه السلام، تحت رهبری هوشمندانه و حکیمانه‌ی حضرت علامه خراسانی، تنها مصداق عینی «عاشوراییان» و رهروان راه کربلا و پیروان امام حسین علیه السلام هستند، ولی کسانی که ضمن مخالفت با آنان، به سوی ولایت و حکومت کسی جز امام مهدی علیه السلام - این حسین زمان - فرا می‌خوانند، هر چند ادّعایشان گوش فلک را کر کرده و خود را پیروان حسین بن علی و «عاشورایی» می‌شمارند، در حقیقت همان کوفیان دو رو و فریبکارند که در دل با اهل بیت هستند و در عمل به شامیان پیوسته‌اند و در جبهه‌ی یزیدیان قرار گرفته‌اند و با این وصف، هیچ بهره‌ای از عاشورای حسینی ندارند و با فرهنگ کربلا بیگانه‌اند.

